

کمپ «سانگت» سوله برزگی است در چند کیلومتری دریای مانس و ورودی تونل مانس که قاره قدیم را به انگلستان متصل می کند. این کمپ با داد و بیداد انجمنهای محلی و توسط صلیب سرخ جهانی برای این بوجود آمد تا استراحتگاه مسافرینی باشد که در بیشتر مواقع، سفر سخت چند ماهه ای را پشت سر گذاشته اند و مقصد نهایی شان انگلستان است. بیشتر اهالی سانگت هیچ تمایلی به درخواست پناهندگی در فرانسه نشان نمیدهند و این مکان را فقط به عنوان آخرین مرحله سفر طاقت فرسای خود میدانند.

دولت های فرانسه و انگلستان طی بازدیدهای متعدد دیپلماتیک اخیر به دو نتیجه گیری سریع رسیدند. آن پایان دادن به بازی سانگت توسط دولت فرانسه از تاریخ ۱۵ نوامبر بود و دشوار ساختن شرایط متقاضیان پناهندگی در انگلستان، تا شاید راه حلی باشد برای بازداشتن هزاران مسافری که از کشورهای «جنوب» آرزوی «شمال» را دارند.

- پذیرش در کمپ سانگت از روز ۵ نوامبر پایان یافت. برای حدود هزار و هشتصد نفر ساکنان آن کارت هایی از طرف صلیب سرخ صادر شد و ورود کلیه مسافرانی که کارت ندارند ممنوع.
- شهر کاله که برگترین شهر حوالی کمپ و دارای دو ایستگاه قطار است شاهد هجوم مسافرینی شد که هر چه سریعتر خواسته بودند خود را قبل از تاریخ ۱۵ نوامبر به کمپ برسانند.

آنچه در اینجا می خوانید شرح حالی است از روز جمعه ۸ تا یکشنبه ۱۰ نوامبر ۲۰۰۲.

ای کاش هیچ وقت سوار اتوبوس نشده بودم. چقدر خوب شد که جمعه را بالاخره مرخصی گرفتم و با قطار ۹/۵۸ دقیقه عزم کاله (۱) کردم. قرار این بود که از طرف ژبستی (۲) به یاری کمیته اضطراری کمک به پناهندگان (۳) که با همکاری چند انجمن محلی و کلیسا دایر شده است شتافته، از ساعت ۲ تا ۶ بعدازظهر در کامیونتی که به این منظور «ستاره ناز» (۴) نامیده شده بود، مسافران را تشویق به درخواست پناهندگی در خاک فرانسه نمایم. چرا که اول با شدیدتر شدن همکاری پلیس ملی، مرزی و ژاندارمری، این کم مانده راه تا انگلستان به مرحله ای دشواری بدل شده که میتواند تا قیمت جانشان گران تمام شود. (کشتی حامل ۴۵ مسافر و). دوم با نگاه مثبتی که تا آن روز به مهد حقوق بشر خودمان داشتم فکر میکردم غیر از موقعیت خوب اقتصادی که تا قبل از تصویب قوانین اخیر در انگلستان به دست می آوردند، در این دیار می توانند از حقوق يك شهروند به تمام معنا (البته با کمی اکراه که نه، با اکراه زیاد) برخوردار شوند که بالطبع در بلاد مجمره جزایر سلطنتی، هیچ شانسی حتی با ضریب کم وجود ندارد. کاش هیچ کدام سوار اتوبوس نمی شدیم. نمی دانم؟

در ایستگاه قطار برخلاف توقعی که داشتم با استقبال هیچ بنی بشری مواجه نشدم. نه. بگذارید باز کمی عقب برگردم. در ایستگاه شمالی پاریس (۵) سد پلیس در ورودی توقفگاه شماره ۱۳ خیالم را جمع کرد که قطار هنوز مسافرگیری نکرده است. در فرصت کمی که به صرف قهوه گذراندم، شاهد دستگیری سه نفر کله مشکی مثل خودمان بودم، که با کول پشتی و چهره پریشان

و موهای ژولیده به ناکجا آباد به احتمال قوی موقت پیش بینی شده جهت همین منظور در ایستگاه هدایت شدند. در این چند روزه اخیر از این یادداشت های موقت گفته میشود «تا جاهایی پیش آمده است که برای منصرف کردن مسافران، پلیس تا پاره کردن بلیط اینان هم پیش رفته». (۶)

از ایستگاه به رستوران «راه هندوستان» (۷) رفتم. حالا می فهمیدم چرا کسی را سراغم نفرستاده بودند. صاحب رستوران، راننده دوست داشتنی و مهربان «ستاره ناز» است. به جرات این زن را میتوان هسته مرکزی و فعال ترین عضو کمیته اضطراری حمایت از پناهندگان نامید. دو تا هم خُرده بچه دارد. دور اولین میز رستوران، شش نفر از مسافران نشسته بودند. دوتایشان ناهار میخوردند. دو تا رفیق سودانی ام را پای همان میز پیدا کردم. شب شب سوار اتوبوس شدند. در نزدیکی پاریس هستند. احوالشان بد نیست. خود داستان درازی دارد. «ستاره ناز» را روبروی شهرداری نگه داشتیم. ه نفر از مسافران به سراغمان آمدند. «ستاره ناز» نه صندلی دارد. عجب هوای بارانی بدی بود. اصلا می گویند کاله همیشه از آسمانش سیل می آید. برای دو تا از مسافرینی که توی «ستاره ناز» سراغم آمدند بلیط قطار خریدیم و به لاهه رفتند. از سودان می آمدند. یکی شان سه سال پیش تر در هلند درخواست پناهندگی داده و رد شده بود. دیگری تازه رسیده بود. می گفت: «حزب الله را فرار کردم». هر دو دهانشان روزه بود. خبر نداشتند در سفر می شود روزه را خورد یا چه می دانم، حرام و حلال ندارد. ساعت پنج «ستاره ناز» را در پارکینگ مدرسه کاتولیک شهر پارک کردیم. جلسه روزانه اعضای کمیته بود. شب پیش يك سالن ورزشی را تصرف کرده بودند و مجموعاً ۴۸ نفر را اسکان داده بودند. از صبح امروز پلیس در سالن را بسته بود. در زمان شروع جلسه کمیته هنوز ۲۷ مسافر و ۳ نفر از اعضای کمیته هنوز داخل سالن بودند. اینان امشب با اتوبوسی به اُرس منتقل می شوند. تصمیم قطعی است. تقریباً همه موافق هستند. اول به شهرداری میرویم. ساعت ۷ شروع جلسه شورای شهر است. بعد با دو کامیونت داروندار کمیته و چند ماشین شخصی به ایستگاه می رویم. «جای خواب» «خوابیدن» به همراه ۹۶ مسافر و حدوداً ۳۰ نفر از اعضای کمیته وارد سالن ورزشی می شویم. دور دوم که با «ستاره ناز» به ایستگاه می رویم دیگر ورودی سالن ورزشی توسط پلیس بسته است. ساعت ۹ شب سالن به وسیله پلیس و با خشونت تخلیه می شود. دست از پا درازتر به مدرسه کلیسا برمیگردیم. کشیش سالن اجتماعات را که در طبقه همکف است را در اختیارمان قرار می دهد. مسافران با نان و کره شکم سیر کرده و حول نیمه شب همگی به خواب می روند. قبل از خواب عده ای مسافران گُرد آواز می خواندند و چند نفر پا گرفته بودند.

صبح، اولین نفری که در زد مادر روحانی بود. سر ساعت ۷. گفت ساعت ۸/۵ برایمان شیر می آورد. سر ساعت برگشت. پنیر هم آورده بود. «گاو خندان» (۸). در طول صبحانه ۳ بار دیگر دوبسته دوبسته پنیر خریدیم. از تمام شهر مسافرین برای صبحانه و شستن دست و روی به سمت سالن اصلی مدرسه کلیسا می آمدند. این کلیسا در ضمن مقر «ژان پیر بودوال» (۹)، کشیش اعظم استان «پادکاله» (۱۰) است. اهالی می گفتند دو شب پیش تر ۱۰ نفر از مسافران را در خانه خود جا داده بود. شاید بهتر باشد اینرا هم بگویم که یکی از افرادی که در جلسه شب قبل از موافقین اشغال سالن ورزشی به جای ماندن در کلیسا بود، همین استاد گرامی بود و به عنوان دلیل، بر دولتی بودن محل یاد شده تاکید می کرد که به نظر او باعث می شد دولت هر چه سریع تر مسئولیت هایش را بر عهده بگیرد که این مهم با اخراج همراه با خشونت از سالن ورزشی حقیقت یافت.

خبرنگارها حوالی ساعت ۹/۵ سر و کله شان پیدا شد. ساعت يك و نیم درهای مدرسه را بسته و وعده ساعت ۶ داده شد. ساعت ۳ اعضای کمیته با شهردار ملاقات داشتند و در جلسه ساعت

ه که در یکی از کلاسهای درس طبقه دوم مدرسه برگزار می شود به حضار که به حدود ۵۰ نفر می رسیدند خبر موافقت شهردار با به اختیار گرفتن کلیسای «سن پیر سن پُل» (۱۱) اعلام شد و همچنین برنامه ای برای حضور افراد به صورت شیفتی در کلیسا جهت رفع و رجوع کارهای مربوط به نگهداری مسافرانی که حدود ۱۵۰ نفر تخمین زده می شدند. در تمام این مدت از آب و پتو و لباس و خوراکی مردم شهر بی وقعه صندوقهای عقب اتومبیل هایشان را تخلیه می کردند. در اینجا هم مادر پیر کلیسا و عده ای از دوستانش لباسها را تا می کردند و آورده ها را ترتیب می داند و کفشها را جفت می کردند. تعداد دوستانی که امروز از طرف ژبستی فرستاده شده بودند به ۶ نفر می رسید که سالن محل خواب را تبدیل به اداره امور مهاجرت کرده و نفر به نفر برای متقاضیان بعد از رد و بدل اطلاعاتی که تبدیل به فیش های بایگانی ژبستی شدند فرم درخواست پناهندگی پر می کردند. یازده درخواست پناهدگی و ۲۶ شکایت از درخواست های خروج از مرزهای کشوری ۴۸ ساعته که می توان تا قبل از موعد ۴۸ ساعت با فاکس باطل کرد.

کلیسای جدید غلغلۀ شام بود. هیچ کدام از وجود دستشویی داخل کلیسا اطلاع نداشتیم. مسافران را در گروه های بیست نفری به دستشویی می بردند. امشب یازده مورد گال پیدا شد که به بیمارستان منتقل شدند. از بیمارستان خبر آوردند که داروهای مورد نیازشان تمام شده است. روز بعد کمیته از بیمارستان یکی از شهرهای دیگر داروهای مورد نیاز را تهیه کرد. در مجموع ۲۱ مورد گال تا یکشنبه و بسته شدن در کلیسا توسط پلیس به بیمارستان فرستاده شدند. در مجموع شب بدون مشکل خاصی به روز رسید. تا ساعت ۲ شب هنوز مسافرین جدید از راه می رسیدند. تمام شهر پر از گشت های پلیس است. بدون اقرار هر کدام از اعضای کمیته که به بیرون می رفتند چند پناهنده را از دست پلیس نجات داده به کلیسا می آوردند. رفتن به همراه پلیس با ۲۴ ساعت بازداشت و يك دوخواست خروج ۴۸ ساعته یا اجازه موقت ۴۸ ساعته همراه بود. امشب پتو کم آورده ایم. خیلی از بچه ها کیسه خواب های خودشان را آورده و توزیع کردند. زن و مرد انگلیسی ای که برای خرید هفته به کاله آمده بودند شب را در کلیسا با ما همراه شدند. عجب انسانهای خوبی بودند. یکشنبه با روز قبل خیلی فرق داشت. ساعت ۵ بعد از ظهر منتظر رئیس اداره پلیس استان بودیم. قرار بود در مورد افرادی که درخواست پناهندگی کرده اند با او صحبت کنیم. باز ساعت ۳ اعضای کمیته در جلسه بزرگی که ترتیب داده شد نظرات خود را جهت اعلام به اداره پلیس يك سو کردند. ۳ درخواست.

۱. اجازه توقف يك ماهه در خاک فرانسه برای همه مسافرین
۲. مسئولیت پذیری دولت جهت تقبل نگهداری موقت مسافرین
۳. عفو کلیه درخواست های خروج ۴۸ ساعته و کاغذهای غیر قانونی دیگری که اداره پلیس در صدور آنها هیچ ملاحظه ای نمی کرد.

جلسه با درخواست های کمیته آغاز و در نهایت به سخنرانی ۵.۶ دقیقه ای «سیریل اسکات» (۱۲) رئیس اداره پلیس استان از شهرداری و به کلیسا خاتمه یافت. دولت از ساعت ۶ بعدازظهر همان روز موظف شد که اتوبوسی را در مقابل کلیسا در اختیار مسافرینی که درخواست پناهندگی دارند گذاشته تا به نقاط مختلف فرانسه در گروه های کوچک ارسال شوند. اتوبوس اول هیاهوی کلیسا را ساعت ۸ شب زمانی ترک کرد که آخرین مسافر زن ۳۸ ساله افغان به همراه دو فرزند ۱۳ و ۶ ساله خود به اصرار زیاد من و با اطمینانی که پای تلفن به همسرش در انگلستان داده بودم به سمت حومه پاریس با ۳۲ سرنشین حرکت کرد. در این میان ۱۶ نفر کرد عراقی، ۳ نفر عرب عراقی، ۷ افغانی،

۲ سودانی، يك سومالیایی، يك ایرانی و دو دختر بچه نازنین بودند که هم اکنون در مراکز دولتی مستقر هستند. متأسفانه دوست سومالیایی ۴۲ ساله هم اکنون در قرنطینه يك بیمارستان حوالی پاریس بستری است. بیماری او سل تشخیص داده شده.

در آخر لازم به ذکر می دانم که در کلیسای سن پیر سن پل دو سال پیش توسط آقای «ژکی هنن» (۱۳) شهردار محترم! کاله به خاطر وجود «آزبس» (۱۴) که از ترکیبات سرطان زای با خطر بالاست تخته شده بود. مورد استفاده قرار گرفتن این کلیسا به عنوان کاروانسرای موقت مسافران از پیشنهادات آقای شهردار کاله بود.

به اصطلاح رایج مسافران شهر کاله، کالاس و سانگت، سانگات تلفظ می شود.

دیگر که سعی خواهم کرد شرح حالها و مطالب مربوط به هفته گذشته را در اسرع وقت در اختیار علاقمندان قرار دهم.

یاشار

۱۵ نوامبر ۲۰۰۲

- 1) Calais
- 2) GISTI (Groupe d'Information et de Soutien des Immigrés)
- 3) Collectif de Soutien d'Urgence aux Réfugiés
- 4) La Belle Etoile
- 5) La Gare du Nord
- 6) Communiquée du 7 novembre 2002, signé par CIMAD, Collectif de Soutien d'Urgence aux Réfugiés, GISTI, LDH, les Verts.
- 7) La Route des Indes
- 8) La Vache kiri
- 9) Jean Pierre BOUDOIL
- 10) Pas de Calais
- 11) Saint Pierre Saint Paul
- 12) Cyrille Schott - Préfet de Calais
- 13) Jacky HENIN - Maire de Calais
- 14) Amiante

